۱۰۰ ت

شماره .... کتابخانهٔ محمود فرخ

۲۰۶۲۹
۱۳۴۸

۷

ده صفحه خط است

ده صفحه خط وصال مرحوم است

۱۳۰۲

این خط وصال مرحوم شیرازی است
در سنهٔ [illegible] حضرت آقای علی [illegible]
[illegible]
۱۳۰۲

کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

نام کتاب .... مرقع
نام مولف .... —
مترجم .... —
تاریخ تحریر .... — نوع خط .... نستعلیق
تعداد اوراق قطعات: ۱۰ قطعه .... تعداد سطور .... — زبان فارسی ....
موضوع .... — طول .... ۲۱ عرض ۳۴/۱۳
خریداری دانشکدهٔ ادبیات .... تاریخ خریداری اسفند ۴۸
~~اهدائی~~ اهدا
شماره ثبت ۲۵۰
ملاحظات ....
کاتب: وصال شیرازی - جداول به طلا و تحریر و لاجورد و سفید آب
متن و حاشیه شده، سطربندی صفحات به طلا و تحریر، کمند به زنگار و تحریر.

غلامحسین عرفانیان

نسخه خوانی شد

اسکن کد ۸۴۱۱۳۳

هنکام سفیده دم خروس سحری
دانی ز چه رو همی کند نوحه کری
یعنی که نمودند در آیینه صبح
کز عمر شبی کذشت و تو بیخبری

ز بخت خفته ملولم بود که بیداری
بوقت فاتحه صبح یک دعا بکند

من باده تلخ تلخ دیرینه خورم
اندر رمضان در شب آدینه خورم
انکور حلال خویش در خم کردم
تو تلخ مکن خدای با می نخورم

بصفای دل رندان صبوحی زدکان
بس در بسته بمفتاح دعا بکشایند

۲

چون حضرت حق رزق تو قسمت فرمود
یک ذره نه کم شود نه خواهد افزود
بود آیا که در میکده ها بگشایند
گره از کار فروبسته ما بگشایند
آزاد ز هر چه نیست میباید شد
و آسوده ز هر چه هست میباید بود

می خور که ز تو کثرت و قلت ببرد
اندیشه هفتاد و دو ملت ببرد
اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند
دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
پرهیز مکن ز کیمیایی که از آن
یک جرعه خوری هزار علت ببرد

کس مشکل اسرار فلک را نگشاد   کس یک قدم از نهاد بیرون ننهاد
دلا بسوز که سوز تو کارها بکند   دعای نیمشبی دفع صد بلا بکند
چون بنگرم از مبتدی و ز استاد   عجز است بدست هر که از مادر زاد

خیام زمانه از کسی دارد ننگ   کو در غم ایام نشیند دلتنگ
ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند   هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
می خور تو ز آبگینه با نغمه چنگ   زان پیش که آبگینه آید بر سنگ

۴

گر دست دهد ز مغز گندم نانی
وز می دو منی ز گوسفندی رانی
طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند
با ماهرخی نشسته در ایوانی
عیشی باشد نه حد هر سلطانی

از باد اجل چو من سپر افکنده شوم
وز بیخ امید عمر برکنده شوم
تو کار خود بخدا واگذار و دل خوشدار
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
زنهار گلم بجز صراحی مکنید
باشد که ز باده پر شوم زنده شوم

داد از ستم نرگس بی می مستش
وز زلف پریشان بلند و پستش
گیسوی چنگ ببرید بمرگ می ناب
تا همه مغبچگان زلف دوتا بگشایند
تیر ستم از آنکه همچنان در شصتست
خون ریزد و هیچکس نگیرد دستش

* * *

ما لعبتکانیم و فلک لعبت باز
از روی حقیقتی نه از روی مجاز
حافظ این خرقه که داری تو ببینی فردا
که چه زنار ز زیرش بجفا بگشایند
بازیچه همی کنیم بر نطع وجود
رفتیم بصندوق عدم یک یک باز

نمره ——— كتابخانه عموميه [illegible]

[illegible]
٢٠٦٢٩
١٣٤٨

٧

٩ صحيفه

٣٠٠

3